



مهندس علی اکبر سبحانی

## خاطرات من از

# ارتشید فردوست

### اعلام بی طرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۵۷

نظام‌الدین جزائری تلفن کردم و ایشان به آقای احمد صدر حاج سیدجوادی (وزیر کشور دولت موقت) اطلاع دادند که بعد از مدت کوتاهی مقامات مسؤول اسلحه و نفر ارسال داشته بودند و آقای دکتر اسدالله مبشری (وزیر دادگستری حکومت موقت) در تلویزیون ظاهر گردید و دولت موفق گردید از سقوط تلویزیون جلوگیری نماید. شب دوم بود که آقای فردوست می‌گفت: حالا بایستی آقای خمینی نطقی در تلویزیون بکنند که همان طور هم شد. فردوست، در موقع نطق سراپا گوش بود و اظهار رضایت می‌کرد. معلوم بود که از هر جهت با موفقیت انقلاب موافق می‌باشد. او با دولت آقای بازرگان کاملاً ارتباط داشت، به‌خصوص در انتخاب پست‌های نظامی با او مشورت‌هایی می‌شد.

من در اوایل فروردین ۱۳۵۸، شانس داشتم تا چند روزی با ایشان باشم و اکثر شب‌ها با هم صحبت‌های متفرق می‌کردیم. من به ایشان گفتم: شما اطلاعات زیادی دارید و بهتر است از ایران خارج شوید و به کشوری پناهنده شوید؛ ممکن است برای شما خطری پیش آید. ایشان اظهار داشتند: من از ایران خارج نمی‌شوم و پناهنده هم نمی‌شوم. گفتم: چرا؟ اظهار داشت: من هر کجا بروم، روس‌ها مرا خواهند کشت و اشرف پهلوی دشمن سرسخت من می‌باشد. من گفتم که: علت مخالفت اشرف را می‌دانم، اما در مورد روس‌ها چرا؟ جواب ایشان این‌چنین بود:



فردوست

□ آقای مجید مهران (دیپلمات بازنشسته‌ی وزارت امور خارجه) در شماره‌ی ۱۳ ماهنامه‌ی حافظ، با اشاره به مقاله‌ی آقای فرید (سرلشکر بازنشسته) در مورد نحوه‌ی امضای اعلامیه‌ی بی‌طرفی ارتش در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، از طریق مجله، خواسته‌اند کسانی که حقایقی از این ماجرا می‌دانند، جهت روشن‌شدن موضوع، مطالبی که خود فهرست‌وار اشاره کرده‌اند، به ماهنامه‌ی حافظ ارسال دارند.

من شخصاً توسط مرحوم حسین فاطمی قمی (شوهر خواهرم)، با آقای بزرگمهر آشنا بودم و اغلب در جلساتی که آن دو با هم داشتند، شرکت می‌کردم. آنان هر دو حقوقدان بودند و من هم لیسانس حقوق اقتصاد بودم. اما من ارتباطی با حسین خان فردوست نداشتم، زیرا اصولاً او آدم کم‌معاشرتی بود و از همه مهم‌تر وجه اشتراکی هم در بین نبود، نه شغلی و نه مقامی و نه قرابت نزدیک.

آقای فردوست بیش‌ترین معاشرت را در فامیل با آقای محمدعلی افراشته مقدم و خواهرش توران خانم داشت و آقای افراشته، دایی خانم این‌جانب می‌باشد.

من گاهی در مراسم فامیلی که همه حضور داشتند، با ارتشید فردوست برخوردهایی داشته‌ام و هم‌چنین چندین مرتبه به‌مناسبت شغل اداری (عضویت در هیأت حمایت از صنایع کشور) در اداره پیش ایشان می‌رفتم و دستوراتی برای سهولت کار صادر می‌کردند.

آقای فردوست، خانه‌ی سازمانی داشت، ولی اکثراً در یکی از اتاق‌های منزل پدرش که اتاق هم روی گاراژ خانه قرار داشت، زندگی می‌کرد. اما در اوایل انقلاب، بیش‌تر در منزل خواهرش، خانم آقای افراشته می‌رفت که در مجاورت خانه‌ی این‌جانب در محمودیه می‌باشد.

روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ بود که انقلاب پیروز شده بود و آقای مهندس مهدی بازرگان که به موجب حکم مورخ ۱۳۵۷/۱۱/۱۵ مأمور تشکیل دولت موقت گردیده، به مقر نخست‌وزیری رفته و شروع به کار می‌نماید. در این موقع بود که آقای افراشته به من گفت: «آقای فردوست تا آخرین ساعات روز ۲۲ بهمن در دفتر کار من مانده بود تا یکی از درجه‌داران موفق بشود از درب پشت عمارت ایشان را خارج نماید و قرار است به منزل ما بیاید، شما هم تشریف بیاورید.»

در آن موقع من تنها زندگی می‌کردم، خانم و فرزندانم در خارج بودند. آن شب ما سه نفر با هم صحبت می‌کردیم، ولی آقای فردوست کاملاً حواسش متوجه تلویزیون بود. یک‌مرتبه به من گفت: دارند تلویزیون را می‌گیرند، فوراً رفقا را خبر کن که من به آقای دکتر

